

مسجدخانه خداست...

قیاد جلی زاده

ترجمه‌ی: کامل نجاری

صدها بار آدمم و بر در خانه‌ات کوفتم و
تو نبودی!

پس کجایی خدای من ... پس کجایی؟!
هیچ کس اینقدر خانه‌اش را ترك نمی‌کند هیچ کس!
برای دیدنت کجا بیایم...
عجله دارم!!

چرا به خانه نمی آیی؟!
رفته‌ای کدام توفان را آرام کنی؟
شعله‌های کدامین دوزخ را فرونشانی؟!
به گاه احتضار کدام مریضت را دلخوشی بدهی؟!
بر گور کدامین بنده شهیدت زار زار گریه کنی!؟

کجایی خدای من!!
در کدامین مهد کودک
نور در چشم تاریکی می ریزی؟!
عروسک را به آغوش کودکی برمیگردانی؟
جیبهای پروانه را پر از شهد میکنی!؟

صدها بار آدمم و آنجا نیستی...
چرا اینقدر خانه‌ات را ترك میکنی؟
بنده‌گانت به تو خیانت میکنند ... ای خدا،!
آنها از بلندگوی مساجد

خطاب به ما بی گناهان فریاد میزنند:

خدایا ... جگرشان را بسوزان!

خدایا ... کودکشان را یتیم کن!

خدایا... زانانشان را بیوه!

دیگر خانهات را ترك نکن خدای من...

آنها از خانهی تو

به زیبایی یورش میبرند

دست و پنجهی هنر را به خون می آلاینند

بال ترانه را میشکنند

شکفتن غنچه را تهدید میکنند

دماغ پستان را میبرند

با مهر و امضای تو

کشتن چشمه را حلال میکنند

نارنجك به دست کودکان میدهند

پستان زنان تازه زا را لبریز از زهر میکنند

زود خودت را برسان

بندهگان متعفنت میخواهند

تو را از چشم ما بیندازند

کودکانمان را تحریک میکنند که سنگسارت کنند

آنها به ما میگویند:

خدا ترسناك است ... نه چیز دیگر

خدا قاتل است ... نه چیز دیگر

خدا دوزخ است ... نه چیز دیگر

بازگرد

سجاده غرق خون است ...

در محراب مرگ کار گذاشته‌اند...

در میان هر دو ورق از قران، شمشیری خونین!

در میان هر دو کلمه از قران، يك مين!

در میان هر دو حرف قران، سری بریده!

دیر است!!

